...تصور پیروزی نمی کردیم

بقیه از صفحه ۴

○ تا به حال در مورد جنبه های ایجابی دوم خرداد صحبت کردیم، اما خیلی وقت ها یک جریان را می توان با جریان متضاد آن هم شناخت. آن چیزی که به عنوان دوم خرداد شناخته شد، در مقابل چه جریانی شکل گرفت؟

● اگر بخواهیم در حیطه اندیشه بگوییم، دوم خرداد در مقابل اندیشه تحجر بود. بعدها که در حوزه عمل وارد شد، این جریان سیر پرفراز و نشیبی داشت.

به نظر من یکی از وجوهی که دوم خرداد را پیروز کرد، این بود که مردم رقیب آقای خاتمی را ادامه سیاست های دولت وقت می دانستند. سیاست های دولت وقت بویژه در زمینه مسائل اقتصادی مورد انتقاد مجموعه نیروهای سیاسی حول آقای خاتمی بود.

○ یعنی رأی به آقای خاتمی نفی رقیب آقای خاتمی بود؟

● این مسأله هم بود ولی نه به طور کامل، به عنوان مثال دانشجویانی که طرفدار آقای خاتمی بودند، آقای هاشمی را مقصر سیاست زدایی از دانشگاه ها معرفی می کردند و تکیه کلام آنها سخن رهبری بود: (خدا لعنت کند آن کسی را که سیاست را از دانشگاه ها برد و نگذاشت دانشجو سیاسی بشود.) تفکری که آن روز در جامعه دانشجویی وجود داشت، مقابله با سیاست های دولت وقت بود. نیروهای خط امام مانند مجمع روحانیون، سازمان مجاهدین و ...هم مخالف سیاست های اقتصادی دولت وقت بودند و به آنها یک گرایش های سوسیالیستی هم قالب بود. این تحلیل و فکر نخبگان بود. اما اینکه چرا مردم رأی دادند و آیا رأی مردم یک نه بود؟ آیا مردم چیزهای دیگری در چهره آقای خاتمی دیده بودند؟ می شود در مورد آنها بحث کرد، منتهی هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که ما بگوییم مردم چرا به آقای خاتمی رأی دادند.

این در شکل گیری دوم خرداد مؤثر بود. اما در تداوم دوم خرداد بیشتر مسائل سیاسی و اندیشه ای مانند آزادی، جامعه مدنی و تقابل های جبهه دوم خرداد با طرف مقابلش مؤثر بودند که بعد از دوم خرداد کاملاً متفاوت شد. یعنی دیگر آقای هاشمی مسؤول مشکلات جامعه نبود. جبهه بندی هایی جدید و روشن تر حول آن مسائل شکل گرفت و شاید محور اصلی اتحاد آنها که مخالفت با سیاست های دولت آقای هاشمی بود، در عرصه اقتصاد به جایی رسیدند که باید به همان سیاست درهای باز اقتصادی بازگردیم در غیر این صورت دموکراسی و مردم سالاری ممکن است نداشته باشیم. بنابراین در مورد اینکه دوم خرداد در مقابل چه چیزی شکل گرفت؛ در زمان های متفاوت پاسخ متفاوت باید داد.

○ شما به گروه های منتحجر اشاره کردید، کمی در مورد آن توضیح دهید؟

● من در بعد اندیشه گفتم. ما معتقد بودیم که جمهوری اسلامی از آرمان ها و اهداف اولیه انقلابی کاملاً فاصله گرفته است. کسانی که به نام دین بر جامعه حکومت می کردند، برداشتی بسیار سنتی، قشری و ابزاری از دین داشتند. این محور اصلی بود که یک عنصر نجات نیز در آن نهفته بود. ما معتقد به تقویت نواندیشی دینی بودیم.

نیروهای مذهبی روشنفکر همه طرد شده و یک قراتنی خاص از دین حاکم شده بود. این مسأله بود که همه روی آن اتفاق نظر داشتند. اما در عرصه عمل، دوم خرداد در مخالفت با سیاست های دولت قبل از دوم خرداد تجلی پیدا کرد. یکی از عوامل پیروزی دوم خرداد در جذب نخبگان این بود که ما می گفتیم دو خرداد در شرایطی ایجاد می شود که یک سفیر اروپایی در ایران نیست و مشکلات دیگری که در این زمینه وجود داشت. این مسائل باعث شد که نیروهای مقابل دوم خرداد از یکدیگر متفاوت باشند.

○ به نظر می رسد بعد از پیروزی داستان تغییر پیدا می کند. آن گروهی که بعد از پیروزی در مقابل جریان دوم خرداد قرار می گیرد، دارای مؤلفه های جداگانه است. چون بعضی از چهره های اصلی دولت هاشمی در دولت آقای خاتمی ماندند. آن جناحی هم که در مقابل دوم خرداد به عنوان جناح ضداصلاحات شکل گرفت، دارای ویژگی ها، پایگاه های قدرت و احزاب متفاوت بود. تحلیل شما در این باره چیست؟

●شکل گیری دولت بعد از دوم خرداد تا حدود زیادی حاصل کار خود آقای خاتمی بود. یعنی لزوماً افرادی که در طرح اندیشه های جدید در دوم خرداد مؤثر بودند، در شکل گیری دولت نتوانستند نقش مؤثری ایفا کنند که این به روحیه آقای خاتمی باز می گشت. با افرادی که متلاّر در کارگزاران بودند، دشمنی نداشت و معتقد به استفاده از آنها بود. بعد از دوم خرداد، ویژگی اصلی آن، همراهی حوزه اندیشه و عمل است. یعنی همان کسانی که در ابتدا فکر می کردند، دوم خرداد برای این می آید، علیه دوم خرداد وارد عمل شدند. بنابراین بعد از دوم خرداد و بویژه بعد از قتل های زنجیره ای که علنی شد، برای ما مشخص شد همان کسانی که قبل از دوم خرداد به لحاظ اندیشه ای در مقابل ما قرار داشتند بعد از دوم خرداد در مقابل ما ایستادند. آن کسانی که در ابتدای شکل گیری دولت فکر می کردند اگر سیاست های اجرایی دولت قبل کار گذاشته شود، کشور نجات پیدا می کند، به ساده انگاری خود پی بردند. بنابراین مشکل به آنهایی بازگشت که ما قبلاً در حوزه اندیشه با آنها مقابله می کردیم. چند ماه بعد از دوم خرداد این عرصه عمل و اندیشه یکی شدند.

○ آیا فکر می کردید این حجم از مخالفت و بحران سازی برای مقابله با دولت خاتمی شکل بگیرد؟

● ما تا این حد پیش رفته بودیم که اجازه نخواهند داد که آقای خاتمی پیروز شود و چون تصور پیروزی نداشتیم، قطعاً تصور مخالفت های داخلی به آن گونه را هم نداشتیم، اصلاً چنین چیزی وجود نداشت بعد از اینکه پیروزی حاصل شد انتظار هرگونه برخوردی را داشتیم.

به نظر من، مهمترین ضعف های جبهه دوم خرداد به بعد از پیروزی باز می گردد. بعد از دوم خرداد طرف مقابل مبهوت شده بود و چندین ماه در این بهت خود باقی ماند. این در بهت ماندن در بین ما تعبیر به اصلاح آنها شد و اینکه امکان کار با آنها وجود دارد. برای اینکه ما آنها را تحریک نکنیم در خیلی از اهداف و برنامه هایی که می توانستیم اجرایی بکنیم، ملاحظه آنها را می کردیم.

بنابراین ما تصور پیروزی نمی کردیم. فکر می کردیم، مخالفت قبل از پیروزی و رسیدن به حاکمیت خواهد بود به همین دلیل برای بعد از آن برنامه نداشتیم. شاید بزرگترین اشتباه ما این بود که باری به هر جهت در مقابل برنامه هایی که در مقابل اصلاحات وجود داشت، عمل می کردیم و حتی در بسیاری از موارد چشم پوشی یا عقب نشینی می کردیم.

○ بحران های عمده که در مقابل دولت آقای خاتمی و اصلاحات به وجود آمد، چه بود و در کجا شما بیشترین فشار را احساس کردید؟

● پاسخ به این سؤال خیلی سخت است. ولی من فکر می کنم مهمترین مسائلی که به جریان دوم خرداد شوک وارد کرد، بحث شهرداری ها و محاکمه شهردار بود. تصور ما در برخورد با اصلاحات این میزان نبود. شاید به دلیل اولین برخورد، تحمل آن سخت بود. بعد از آن نیروهای داخل اصلاحات آگاه شدند که هر اتفاقی می تواند بیفتد. بنابراین حوادث بعدی خیلی تکان دهنده نبود.

○ حتی حادثه ای مثل ۱۸ تیر؟

● اما ۱۸ تیر، یک فرایند پشت آن وجود داشت. مجموعه حوادثی که اتفاق افتاده بود جریان اصلاحات را به این رسانده بود که از آنها هر کاری برمی آید. مجموع جنایات و سعیتی که در کوی دانشگاه به وجود آمد، غیرمنتظره نبود.

○ خود شما به عنوان یکی از اعضای جبهه دوم خرداد در کجا بیشترین فشار را احساس کردید. تحمل کدام بحران برای شما سخت تر بود؟

● هر کسی بسته به اینکه چقدر در آن مسأله درگیر بوده، نظر خودش را می گوید. ممکن است برخی ۱۸ تیر را به دلیل مسؤولیت مستقیمی که در دولت داشتند، نقطه اوج فشارها بدانند. عده ای هم جریان شهرداری ها، یا ترور حجاریان، قتل های زنجیره ای یا مسائل دیگر را سخت ترین روزها بدانند.

به لحاظ روانی، ترور آقای حجاریان بیشتر فشار را به شخص من آورد. اگر بخواهیم بگوییم کجا بیشترین فشار به من وارد شد، در مجموعه قتل های زنجیره ای بود که احساس کردم می خواهند دوم خرداد را جداً ریشه کن کنند، یعنی عموم دوستان احساس فشار را به صورت واحد کردند. هر چند که در این مورد هم به صورت تدریجی به مسأله آگاه شدیم. جریان قتل های زنجیره ای این احساس را برای من به وجود آورد که انسان های بیگناه که دوران فعالیتشان به سر آمده و بازنشسته شده اند، برای ضربه زدن به این جریان می توانند مورد استفاده قرار بگیرند.

○ مطرح کردن این سؤال برای شما که برادر آقای خاتمی هستید، منطقی به نظر نمی رسد ولی به دلیل مشترک بودن سؤال ها ناچار به طرح آن هستیم. آیا آقای خاتمی به لحاظ شخصیتی، ظرفیت های رهبری یک جریان اجتماعی را داشتند و آیا با کاندیداتوری مجدد ایشان موافق بودید؟

●آقای خاتمی یکسری خصوصیات دارد که به نظر من کم نظیر است مانند، صبر، حوصله و گفتمانی که در برابر مخالف خود به لحاظ روحی و روانی دارد. عناصر دیگر ممکن است وجود داشته باشد که برای یک رهبر سیاسی خوب نباشد. دشواری در تصمیم گیری نهایی، تردید در تصمیم گیری از جمله مسائلی است که ابهت یا کاریزمای رهبر یک جریان را دچار خدشه می کند. کسانی که منتظر هستند یک تصمیمی بعد از یک اتفاق گرفته شود. ولی گرفته نمی شود، آن مشکلی است که وجود دارد.

در عالم سیاست و به خصوص در شرایطی که کشور ما وجود دارد، هیچ کس نمی تواند ثابت کند کار رادیکالی که انجام داده، کار درستی است و یا آن کاری که دیگری انجام داده و محافظه کارانه لقب گرفته، درست است. فرض کنید در مورد مجلس، عده ای معتقدند کار ما به اصلاحات ضربه زد ولی ما می گوییم دولت کج زیر بار گزاری انتخابات رفت به اصلاحات ضربه زد. اگر دولت می ایستاد، قضیه تمام می شد. ولی آنها می گویند، اگر شما تحصن نمی کردید، قصه تمام می شد. هیچ کس نمی تواند ثابت کند که چه اتفاقی می افتاد. در مورد سؤال دوم، من دو انگیزه متفاوت داشتم. یک انگیزه، تدبیر سیاسی بود. یعنی علی رغم مشکلاتی که وجود داشت فکر می کردم آقای خاتمی باید بیاید. معتقد بودم حضور، تضمینی برای باز بودن آن مجراست. اما به لحاظ عقلانیت و خارج از آن تدبیر سیاسی، خیلی دلم نمی خواست آقای خاتمی بیاید. حال ممکن است یک نظر شخصی و عاطفی باشد، چون می دانستم. آقای خاتمی بیاید، چه سرنوشتی پیش رو دارد.

○ بعضی ها معتقدند جریان دوم خرداد در حذف یک چهره به نام آقای هاشمی دچار اشتباه شد. اگر آقای هاشمی در مجلس می ماند بسیاری از لوایح، طرح ها و مشکلات پیش روی اصلاحات به وجود نمی آمد، شما با این تحلیل موافقید؟

● در مورد آقای هاشمی دو جنبه مختلف را باید دید. یکی برخوردهایی که با ایشان شد که به لحاظ اخلاقی می توانیم به آن ایراد بگیریم. گرچه عالم سیاست در همه جای دنیا همین است و رابطه اخلاق و سیاست خود از موضوعات مورد بحث است. ما بی جهت می گوییم اخلاق با سیاست جور در می آید. از این لحاظ می شد بهتر عمل کرد. این را هم نباید به حساب دوم خرداد گذاشت. ما یک بحث مفصل هم داریم که اصلاحات یعنی چه؟ دوم خرداد یعنی چه؟ آیا انسجام در مجموعه وجود دارد؟ قابلیت هدایت دارد؟ بنابراین بسیاری از جریان هایی که علیه آقای هاشمی به راه افتاد، جریان هایی بود که توسط افراد راه می افتاد و هیچ ارتباطی به جریان دوم خرداد نداشت. ممکن است بعضی از آنها عضو حزب مشارکت نیز باشند ولی بسیاری از آنها خارج از مجموعه بودند. نوع برخورد می توانست اخلاقی تر باشد. ولی من به هیچ عنوان قبول ندارم که با آقای هاشمی برخورد نمی شد و ایشان وارد مجلس می شد. اصلاحات می توانست به پیش برود. آن اصلاحاتی که عنوان می شود به خصوص در بحث اندیشگی، خیلی با آنچه آقای هاشمی می اندیشد، سنخیت ندارد.

○ برخی معتقدند به بن بست رسیدن لوایح دوگانه و اتفاقات مجلس هفتم علائم شکست و بن بست اصلاحات است، آیا شما این تحلیل را قبول دارید؟

● من از لوایح دوگانه همواره دفاع کردم و الان هم دفاع می کنم ولی مخالف ارائه به آن شکل بودم. ما معتقد بودیم برای جریان انتخابات آزاد و اختیارات رئیس جمهور می توانستیم طراحی بهتری داشته باشیم و همه سرنوشت اصلاحات را به آن گره نزنیم و یا نگوییم اگر این دو نشد، همه چیز تمام است و اگر چنین گفتیم، ۱۰ قل باید می ایستادیم.

به لحاظ روانی ما خیلی ضربه خوردیم. جامعه و به خصوص نخبگان احساس کردند رهبران اصلاحات، در حرکت های سیاسی خود تدبیر لازم را ندارند و مهمتر از آن پای قول خود نمی ایستند. به نظر من ریشه بی اعتمادی از آنجا شروع شد. اگرچه هنوز در جمهوری اسلامی آقای خاتمی و جریان اصلاحات بیشتر مورد اعتماد مردم هستند تا جریان های دیگر، ولی به لحاظ اقبال و اعتماد مردم ضربه اساسی خورد. در انتخابات مجلس هفتم تا حدودی این بی اعتمادی را برخی از اصلاح طلبان جبران کردند. بنابراین دو لایحه صرف نظر از خوب و بد بودن، این مشکلات را در نهایت برای ما ایجاد کرد.

بدرقه خاتمی هرگز!

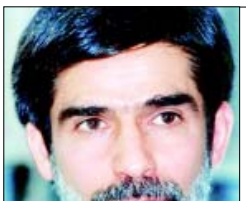

احمد پورنجاتی

پیش از ورود به اصل مطلب، ناگزیرم دغدغه ای را که این روزها گریبانگیر من است، بازگویم:

در واپسین روزهای دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی، همه چیز حکایت از «بدرقه باشکوه» و سرشار از ابراز عواطف و احساسات این «مرد» دارد. آیا غرورانگیز و خرسند کننده نیست؟ اما حسی مرموز و غریب مرا بیمناک می کند. نمی دانم چرا؟ شاید به این دلیل که انگار به نوعی «خرق عادت» شده است. می دانم، بدرقه های تشریفاتی، همواره برای صاحبان منصب فراهم بوده است و نیز لوحهای تقدیر و درفشانی های سرشار از عاطفه و قربان صدقه، اما این یکی با بقیه نمی خواند. مردم ایران - شاید چیزی به اندازه همه مردم - خاتمی را از آغاز تاکنون دوست داشته اند و نکته لطیف آن که برخلاف معمول، میزان محبوبیت او به گواهی نظرسنجی های گوناگون نه تنها کاهش نیافته، بلکه همواره افزون شده است.

مفهوم این «دوستداری ملی» نباید رضایت تمام عیار از کارنامه او تلقی شود که از قضا انتقادها و ناخرسندی های گوناگون نیز نسبت به او داشته اند. با این وصف، هیچ گاه مهر خاتمی در دلهای آنان کمرنگ نشده است. پس راز نگرانی و بیمناکی از «بدرقه پرشکوه» خاتمی چیست؟ تردید ندارم که بسیاری از ابراز محبتهایی که این روزها از سوی قشرها و گروههای مختلف اجتماعی نسبت به خاتمی شاهد هستیم، سرشار از مایه های صمیمیت و صداقت و قدرشناسی جوانمردانه است. اما به نظر می رسد قضیه فراتر از اینها است. گویی دست تدبیری پنهان، برای «بدرقه پرشکوه» خاتمی از تمامی همت و امکانات خویش بهره می گیرد، بویژه با استفاده از گسترده ترین ابزارهای مدیریت افکار عمومی که پیش از این و در هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، هیچگاه نسبت به او چنین گشاده رویی های شگفت انگیزی نشان نداده بود. امیدوارم پروژه «بدرقه پرشکوه» خاتمی، مضمون و مقصودی از جنس جشنهایی که به افتخار کارمندان بازنشسته برپا می شود، نداشته باشد که هرچند سرشار از تجلیل و تقدیر و خوشامدگویی است، اما مفهومی جز وداع برای همیشه ندارد! آیا پایان دوران ریاست جمهوری خاتمی، اعلام پایان «پروژه خاتمی برای اصلاحات» است که از اساس و آغاز با بی مهری و کژتابی برخی مواجه بود که برای لحظه پایانی آن انتظار کشیده اند؟!

پاره ای از دست افشانی ها و شکرگزاری های پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری خواسته و ناخواسته این نکته را آشکار ساخته اند که موضوع بدرقه خاتمی و وداع با دوران او حسرت سالیان کسانی بوده که هیچگاه به اندیشه ها و آرمانهای او به دیده تأیید و قبول نگاه نکرده اند.

درباره خاتمی چه می توان گفت؟ آیا به واقع او یک «پدیده» در تاریخ تحولات جامعه امروز ایران به شمار می رود؟

شاید آسان ترین و در عین حال جذاب ترین کار در مورد خاتمی، سخن گفتن درباره شخصیت فردی او باشد. خاتمی را نه یک «قدیس» و نه حتی یک «قهرمان» نباید به شمار آورد. او نیز یک انسان از جنس دیگر انسانها است. اگر ویژگیهای فرهمندی (کاریزماتیک) در او یافت می شود، نه حاصل جاذبه های شکلی یا ایدئولوژیک یا صنفی و حتی مغازلات شبه عرفانی و شیدایی طلب، بلکه عمدتاً مربوط به خصلت های اخلاقی و منش و رفتار پرکشش اوست. نجابت و مهرورزی، نگرش فرهنگی به همه جیز بویژه روابط انسانی و اجتماعی، اخلاق و رفتار اداب مدار، تدین و تعبد و پاک دینی در حوزه زندگی خصوصی، سماحت و گشاده روحی و مدارا، پرهیز از منش و رفتار مستبدانه و نگاه هم سطح به دیگران و نیز جوانمردی و وفاداری نسبت به مردم از ویژگی های پایدار شخصیت اوست که هر کس بیشتر با خاتمی نزدیک بوده بیشتر احساس کرده است.

آنچه به مجموعه خصوصیات اخلاقی آقای خاتمی جذابیت و درخشندگی بیشتری می بخشد برخورداری او از این ویژگی ها به عنوان یک شخصیت روحانی است. انگار خاتمی یک پدیده غیرمنتظره تلقی شده است.

درباره کارنامه دولت خاتمی نیز جای سخن بسیار است. بی هیچ تردیدی دولت آقای خاتمی در تمامی عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و نیز در قلمرو روابط جهانی دستاوردهای افتخارآمیزی داشته است.

اما این قلم در این مجال قصداواکوی و سنجش این موضوعات را ندارد. نه در زمینه شخصیت فردی خاتمی و نه درباره کارنامه او و دولت ش در این هشت سال.

من بر آنم که از مجموع آنچه آقای خاتمی در دوران ریاست جمهوری اش ارائه کرد می توان به یک نتیجه اساسی دست یافت و آن الگوی تازه و خاصی از «دولت» در نظام سیاسی ایران امروز است.

به گمان من از منظر سنجش موقعیت و مناسبات «دولت» - به مفهوم قوه مجریه - در روابطش با «حاکمیت» - به مفهوم رأس مخروط قدرت در نظام سیاسی ایران - سه گونه یا الگو قابل تصور است:

۱- دولت ناسازگار (مطلق)
۲- دولت ناسازگار (مطلق)
۳- دولت واسطه (نسبی)

از آغاز استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به جز دوره بنی صدر که سرانجام به الگوی «دولت ناسازگار» با حاکمیت پیوست و از گردونه قدرت اخراج شد، دیگر دولت ها - چه دولت آقای موسوی چه آقای هاشمی رفسنجانی - از الگوی دولت سازگار پیروی کرده اند. اختلاف دیدگاه آقای مهندس موسوی با رئیس جمهور وقت، به این دلیل تأثیر تعیین کننده در مناسبات قدرت و اداره کشور نداشت که دولت آقای موسوی رابطه ای کاملاً سازگار با رأس حاکمیت داشت.

اما اتفاق تازه ای که پس از ریاست جمهوری آقای خاتمی در عرصه مناسبات قدرت رخ داد ظهور الگویی متفاوت از رابطه دولت و حاکمیت بود. البته در آغاز و حتی تا یکی دو سال اول دوره نخست ریاست جمهوری آقای خاتمی، جبهه مخالف او به ویژه طیف های افراطی آن، به گمان و فرضیه تبعیت خاتمی از الگوی «دولت ناسازگار» به شبیه سازی و بنی صدر می پرداختند و چه بسا در رؤیای رقم زدن یا رقم خوردن فرجامی شبیه به آن دوران انتظار می کشیدند. واکنش ها پیش از موعد آنان در برابر موضعگیری های سیاسی و رفتار فرهنگی خاتمی در واقع نوعی رفتار بیمناکانه و احتیاطی به حساب می آمد.

اما این روند بازی موش و گربه که بیشتر به شرایط دوران جنگ سرد شباهت داشت، به تدریج و از سال سوم دوران نخست ریاست جمهوری، آقای خاتمی کمرنگ شد، هر چند تا واپسین روزهای مسؤولیت وی نیز به تمامی از میان نرفت.

خاتمی به گونه ای هوشمندانه و زیر پوستی، نرم نرمک الگویی جدید از روابط دولت با مجموعه حاکمیت ارائه کرد که من آن را «دولت واسطه» می نامم. دولتی با روابط نسبی، از یک سو با رأس حاکمیت و از سوی دیگر با متن جامعه (مردم).

آنچه خاتمی را برای تکوین و تثبیت «دولت واسطه» مدد رساند نه تنها ویژگی ها و ظرفیت های شخصیتی شخص او همچون نجابت، فروتنی، مدارا، اخلاق مداری، تعهد دینی، انتقادپذیری، پرهیز از خودکامگی و بهره گیری از مشارکت نخبگان و اندیشه ورزان بلکه بیش از اینها، اتکای گسترده به مایه های معرفت شناختی در برداشت از دو مقوله «دموکراسی» و «دین» بود.

به باور من، خاتمی از یک نظرگاه معرفت شناسانه و به شیوه ای خاص خود، دموکراسی را به سوی آسمان، بالا برد و دین را به زمین نزدیک کرد و سرانجام کوشید نوعی دین دموکراتیک یا دموکراسی معنوی ارائه دهد. البته مدل مورد نظر او هم در شکل و هم در محتوا با آنچه از سوی برخی نواندیشان مذهبی، «دموکراسی قدسی» خوانده می شود تفاوت داشت که مفهوم و غایتی جز تئوریزه کردن وضع موجود ندارد.

خاتمی به رغم ناخرسندی و حتی ابراز مخالفت و انتقادهای نظری روشنفکران و اهل نظر - که الحاق هر پسوندی را به «دموکراسی» برنمی تافتند و آن را به مثابه یک عامل پارادوکسیکال موجب تهی شدن یا محدودیت مضمونی دموکراسی می دانستند - از تعبیر «مردمسالاری دینی» بهره گرفت که به تدریج به واژگان رایج مجموعه حاکمیت تبدیل شد.

این شیوه تلفیقی در موارد دیگر نیز ادامه یافت: «آزادی» و «دین»، «عقلانیت» و «معنویت»، «جامعه مدنی و جامعه ولایی»، «حقوق اساسی ملت» و «حق حاکمیت»، «سنت» و «نوگرایی».

خاتمی با وجود برخورداری از دانش گسترده در زمینه های حقوق و فلسفه سیاسی و آگاهی کامل به ظرفیت معنایی واژه هایی که شجره نامه و تبار تاریخی و جامعه شناختی خاص خود را داشتند، هوشمندانه و زیرکانه به کار آفرینش و ترویج دایره واژگانی خاصی شد که در مجموع «منشور دولت واسطه» تلقی می شود.

او با آنکه از آغاز با وجهه ای متفاوت و متمایز از دولت های پیشین و عمدتاً با رویکردی انتقادی نسبت به مناسبات قدرت و مردم و با تأکید و پافشاری بر حاکمیت مطلق قانون به صحنه آمده بود و به لحاظ همین تغییر و تفاوت در گفتمان مورد اقبال شگفت انگیز و غیرمنتظره مردم قرار گرفت، اما در ادامه راه انگاره تازه ای را برای پیشبرد و تعمیق و استواری و ماندگاری گفتمان مورد نظرش ترجیح داد که به نظر من آلیاژی از خصوصیات دو الگوی «دولت سازگار» و «دولت ملی» بود.

به این ترتیب خاتمی با تکیه بر تجربیات یکی، دو سال آغازین ریاست جمهوری اش و با ارزیابی واقع بینانه و عقلانی ویژگی های ساختاری نظام قدرت در ایران امروز و با شناسایی دقیق کانون های آشکار و پنهان تأثیرگذار بر حاکمیت و نیز با درک منطقی از محدودیت ها و مقدورات خویش به ویژه در عرصه افکار عمومی و میزان تأثیرگذاری نخبگان، سرانجام بر وسوسه انتظارات حداکثری فائق آمد و تحقق «دموکراسی محض و جامعه مدنی خالص» را در پیشگاه «تئوری بقا» یا گفتمان واقع گرایی پیشکش کرد و به الگوی میانه ای رسید که در قالب «دولت واسطه» متجلی شد.

از آن پس خاتمی به گونه ای جوانمردانه و ایثارگرانه با مشربی از جنس «عارفان ملامتی» در میانه صف بندی دو اردوگاه «حاکمیت» و «مردم» سینه سپر کرد و از هر دو سو آماج خواسته ها و فشارها قرار گرفت، اما هرگز حاضر نشد جا خالی کند. او موج دامن گستر انتظارات اجتماعی مردم و مطالبات اصلاح طلبانه جبهه منتقد دوستان و همفکران خود را هر روز بیش از پیش تحمل می کرد و به لحاظ آنکه با مبادی و سرچشمه های اصیل و ناب این موج همسویی و خویشاوندی داشت و اساساً خود منادی آن بود، می کوشید به روش و شیوه خاص خود آن را با دستگاه هاضمه حاکمیت سازگار کند.

از سوی دیگر نیز ناچار بود از هرگونه شائبه ساختارشکنی بپرهیزد و بنابراین بخش دیگری از هویت و حیثیت خویش را گروگان ذهنیت زدایی و تحکیم اعتماد مجموعه حاکمیت قرار داده بود.

به این ترتیب و به ادعای من، بزرگترین دستاورد خاتمی در دوران ریاست جمهوری اش خلق و ادامه حیات «دولت واسطه» بود که در واقع ایجاد طراز تازه ای از دولت در یک نظام ایدئولوژیک به شمار می رود. دولتی که ماهیت کاملاً ملی دارد و رویکردی دوسویه.

بررسی تأثیر الگوی «دولت واسطه» بر ساختار اجتماعی ایران نیازمند مجال گسترده تری است، اما بی تردید پایمردی و خانفشانی شخص خاتمی برای استمرار این الگو به ویژه خویشتندارى او در برابر فشارهای دوجانبه - هم از سوی جبهه منتقد و ناراضی اصلاح طلب و هم از سوی بخش های اقتدارگرای حاکمیت و عقبه افراطی آن - نقشی متمایز، استثنایی و مثال زدنی برای خاتمی به عنوان یک «شخصیت ملی» در تاریخ ایران رقم زده است.

من اعتقاد دارم که آنچه خاتمی را در تحقق «دولت واسطه» کامیاب ساخت، علاوه بر ویژگی های برجسته اخلاقی و شخصیتی و منش فرهنگی و فرهیخته اش، دو چیز بود:

۱- فرهمندی شخصیت او که عمدتاً ریشه در خلوص اعتقادی و باورمندی دینی او داشت که از قضا برخلاف روال رایج، کمتر بروز و ظهور می یافت و جز نزدیکان او کمتر کسی متوجه آن همه تعبد خالصانه در حوزه خصوصی خاتمی می شد.

۲- عقلانیت هوشمندانه و زمان شناسانه اش که به زیرکی و چابکی گوهرکاران، دُرّ زمانه اش را به ظرافت سُفت و بر گردن تاریخ معاصر ایران آذین کرد. سزای چنین مردی نیست که هرگز بدرقه اش کنیم که وداع با خاتمی، وداع با یکی از فاخرترین دوره های تاریخ سرزمین ماست.

عکس: ایرنا

خاتمی با وجود برخورداری از دانش گسترده در زمینه های حقوق و فلسفه سیاسی و آگاهی کامل به ظرفیت معنایی واژه هایی که شجره نامه و تبار تاریخی و جامعه شناختی خاص خود را داشتند، هوشمندانه و زیرکانه دست به کار آفرینش و ترویج دایره واژگانی خاصی شد که در مجموع «منشور دولت واسطه» تلقی می شود